

زنده باد رحمت

نگاهی به فیلم «خروج»
به کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا

نوشته پرویز جاهد



ابراهیم حاتمی‌کیا، فیلمسازی سیاسی با گرایش انتقادی است و کشمکش فرد و سیستم، از تم‌های مورد علاقه اوست که تم اصلی فیلم «خروج» هست و در فیلم‌های دیگر او از جمله «آژانس شیشه‌ای»، «ارغوان» و «یادیکارد» نیز دیده می‌شود.

دغدغه حاتمی‌کیا به‌عنوان فیلمسازی مدافع انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، در «خروج»، عدالت اجتماعی است که به باور فیلمساز از طرف نظام نادیده گرفته شده و در نتیجه مردم زحمتکش هوادار نظام را نیز در مقابل آن قرار داده است. مسأله فیلم بسیار معاصر و امروزی است. اینکه چطور می‌شود افرادی که وفادار به نظام و انقلاب‌اند، بتدریج و به خاطری توجهی نظام به خواست‌های برحق آنها از مسیر انقلاب خارج می‌شوند.

رحمت و کشاورزان درون فیلم، نماینده نسلی‌اند که برای انقلاب و نظام مبارزه کرده‌اند، آنها همانند حاج کاظم «آژانس شیشه‌ای»، رزمنده جبهه‌های جنگ بوده‌اند، در جنگ، شیمیایی و زخمی شده‌اند، پسر یا شوهرشان را در جنگ از دست داده‌اند و به همین دلیل انتظارشان این است که نظامی که برای آن جنگیده‌اند، به مطالبات آنها بی‌اعتنا نباشد. اما فرماندار منطقه، آنها را اغتشاشگر می‌خواند که با کارشان، امنیت کشور را به خطر انداخته‌اند یا از زبان مشاور رئیس جمهوری می‌شنویم که کشاورزان معترض را تهدید کرده و به آنها می‌گوید «هرکس مقابل نظام بایستد نظام هم مقابل او می‌ایستد». از دید نماینده رئیس جمهور، کار رحمت و کشاورزان، مطالبه‌گری نیست بلکه «گردن کشی» و «خروج از نظام» است و خروج از نظام نیز هزینه دارد. در نتیجه او از آنها می‌خواهد که توبه کنند.

زمانی که کشاورزان معترض از جاده اصلی به جاده فرعی می‌روند، حاتمی‌کیا، این خروج را به شکل نمادینی نشان می‌دهد.

فیلم با نمایی هلی‌شات و چشمگیر از دشتی وسیع در شب شروع می‌شود؛ از مزرعه پنبه‌ای که صاحب آن رحمت، کشاورزی است که مورد ظلم واقع شده است. ندانم کاری مسئولان آب و فاضلاب، باعث شده که آب‌های شور سد «تلخ آب» به زمین‌های کشاورزی اهالی روستای «عدل آباد» بریزد (حتی نام‌ها نیز نمادین‌اند) و مزرعه پنبه آنها را نابود کند. رحمت برای دادخواهی تصمیم می‌گیرد که با تراکتور به تهران و نزد رئیس جمهوری برود و کشاورزان دیگر نیز با او همراه می‌شوند اما حرکت اعتراضی آنها در جاده به یک خبر رسانه‌ای تبدیل شده و مورد توجه رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور قرار گرفته و موجب نگرانی مسئولان حکومتی و نیروهای امنیتی می‌شود.

پیرنگ اصلی فیلم بسیار نحیف است و برخی از خرده روایت‌ها و اتفاق‌هایی که در راه می‌افتد، ارتباطی با پیرنگ اصلی ندارند از جمله سکانسی که کشاورزان، مزرعه کشاورزی را که تراکتورش در راه خراب شده شخم می‌زنند.

«خروج»، فیلم ژانر نیست هر چند عناصری از ژانرهای وسترن، دهقانی و جاده‌ای را در خود دارد. نشانه‌هایی از فیلم‌های جاده‌ای مثل «داستان استریت» دیوید لینچ و «شوگرلند اکسپرس» اسپیلبرگ و وسترن «نابخشوده» کلینت ایستوود و فیلم دهقانی «زنده باد زاپاتا» ی‌الیا کارازن و «خوشه‌های خشم» جان فورد در فیلم وجود دارد اما «خروج» بیش از همه یادآور ژانر فیلم‌های رئالیسم سوسیالیستی و فیلم‌های ملی میهنی اتحاد جماهیر شوروی سابق است. در این ژانر، فرد اهمیتی ندارد، قهرمان، فرد نیست بلکه جمع و توده است و فرد باید قربانی شود یا نادیده گرفته شود. اگرچه حاتمی‌کیا، کاملاً در محدوده این ژانر عمل نمی‌کند اما حرکت کلی فیلم او در این جهت است. با این تفاوت که مثلاً در «زمین» ساخته داوژنکو، ورود یک تراکتور به روستای توسعه نیافته، باعث ایجاد تنش‌ی دراماتیک بین دهقانان و قزاق‌ها می‌شد اما در «خروج» برخلاف «زمین»، عصبان کشاورزان، به مبارزه طبقاتی دهقانان علیه طبقات حاکم تبدیل نمی‌شود. حاتمی‌کیا موفق نمی‌شود شورش و عصبان فردی را به حرکتی جمعی و توده‌ای تبدیل کند. ضمن اینکه فیلم‌هایی مثل «زمین»، دارای یک شاعرانگی و غنای بصری نیرومندی بودند که فیلم «خروج» جز در سکانس آغازین، از آن بی‌بهره است.

رحمت به‌عنوان قهرمان و شخصیت محوری فیلم، آدم موچه‌ی است و انگیزه محکمی برای به پا خاستن و حرکت علیه ظلم دارد. چهره دهقانی، رنج کشیده و کاریزماتیک او، همدلی تماشاگر را برمی‌انگیزد. او همانند شمایل‌های فیلم‌های وسترن، تنها، مغرور و خاموش است و فرامرز قریبیان نیز به بهترین شکلی او را تصویر کرده است. کله شقی و سماجت او و تصمیمش برای سفر به تهران با تراکتور، یادآور «داستان استریت» دیوید لینچ است. اما متأسفانه حاتمی‌کیا به‌جای تمرکز روی این شخصیت و قرار دادن او در مرکز درام روستایی‌اش، با درگیر شدن در ماجراها و شیرین کاری‌های آدم‌های فرعی داستان، سقوط فیلمش را رقم زده است.

اگر حاتمی‌کیا، به‌جای راه انداختن کارناوال کشاورزان در جاده و ساختن صحنه‌هایی شلوغ، سلخته و آشفته، وسواس بیشتری در پرداخت سینمایی فیلمش به خرج می‌داد، می‌توانست یکی از بهترین فیلم‌های حماسی و دهقانی سینمای ایران را بسازد. ■

قدر نادیده‌های دوست‌داشتنی

درباره دو فیلم «آتابای» و «من می‌ترسم»
که جزو خوب‌های جشنواره امسال بودند

نوشته صوفیا نصرالهی



در دوران فیلم‌های اجتماعی و سیاسی جشنواره، دو فیلم دوست‌داشتنی تقریباً نادیده گرفته شدند و کمتر درباره‌شان صحبت شد. نه آنقدر عامه‌پسند بودند که در انتخاب‌های مردمی جا بگیرند و نه جنجال و هیاهو و حاشیه داشتند که در محفل‌های سینمایی پررنگ شوند. فیلم‌هایی که فیلمسازان‌شان قصه تعریف کردند و سعی کردند در هنگام قصه گفتن جهان شخصی خودشان را هم خلق کنند. «آتابای» ساخته نیکی کریمی و «من می‌ترسم» ساخته بهنام بهزادی دو فیلمی بودند که سینمای ایران و جشنواره فیلم فجر به فیلم‌هایی شبیه آنها بیشتر نیاز دارد. نه تلخ و مصیبت‌بار هستند، نه از دل سینمای اجتماعی می‌آیند، نه ایدئولوژیک و سیاسی هستند و نه آنقدر پرت از زمانه که نتوانی تاریخ و جغرافیا را در آنها تشخیص بدی. فیلم‌های قصه‌گویی هستند با کاراکترهایی که وجهه‌هایی از خود ما را می‌توانند داشته باشند. غریبه نیستند. آدم‌های یک محله خاص یا تیپ مربوط به یک فرهنگ ویژه نیستند. در این دو فیلم زندگی جریان داشت.

سلیقه شخصی من البته به فیلم «آتابای» نیکی کریمی نزدیک تر است. با قاب‌بندی‌های درخشان سامان لطفیان که لانگ‌شات‌هایش از طبیعت یادآور عکس‌ها و قاب‌بندی‌های کیارستمی است و ادای دینی به او. با لوکیشن دیدنی خوی و طبیعت رنگارنگ و گرم و دوست‌داشتنی‌اش. فیلم یک کاراکتر محوری دارد که می‌توانیم دوستش داشته باشیم. کاظم یا همان آتابای قهرمان فیلم است. مردی به ظاهر سخت و در باطن شکننده و حساس. مردی که بعد از خواهرش و از دست رفتن عشقش انگارد چارلیک مازوخیسم پنهان شده است. رابطه آتابای با رفیقش یحیی یکی از بهترین دوتایی‌های مردانه امسال است. جواد عزتی هم در نقش یحیی خدا را شکر از آن قامت جوان عاصی جنوب شهری که داد و ببداد می‌کند بیرون آمده. زبان ترکی فیلم هم کمک کرده تا هم حجازی‌فرو هم عزتی را در هیبت آتابای و یحیی راحت‌تر بپذیریم. سکانس سیگار کشیدن‌شان با هم، لاستیک آتش زدن‌شان و آن شب‌نشینی که راز دل‌شان را به هم گفتند جزو دوست‌داشتنی‌ترین سکانس‌های جشنواره امسال بود. مشکل «آتابای» فقط در رابطه زن و مرد قصه است. رابطه‌ای که شکل‌گیری‌اش را ما نمی‌بینیم. دو سوم فیلم فقط صرف شخصیت‌پردازی آتابای می‌شود و در یک سوم پایانی ناگهان زن وارد زندگی‌اش می‌شود. عاشق می‌شود. تغییر می‌کند. و ایراد این جاست که ما پیش‌زمینه این عاشقی و تغییر را نمی‌بینیم. با این حال فیلم سکانس صحبت زن و مرد را جوری از کار درمی‌آورد که بیشتر مشتاق وصال‌شان باشیم تا چارلی و چگونگی شکل گرفتن عاطفه میان‌شان. در نهایت موسیقی حسین علیزاده روی تصاویری نشیند و نیکی کریمی به کمک فیلم‌نامه و بازی‌های فرم‌موفق می‌شود اتمسفر و جوی در فیلم خلق کند که مخاطب را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. بدون شک این فیلم بهترین فیلم کارنامه نیکی کریمی است و یکی از دلپذیرترین تجربه‌های فیلم‌بینی در جشنواره امسال.

از آن طرف «من می‌ترسم» بهنام بهزادی در تهران اتفاق می‌افتد. اینجا قهرمان دوست‌داشتنی نداریم. قهرمان فیلم مردی است که از موضع ضعف وارد قصه می‌شود و از جایی به بعد بواسطه اطلاعاتی که به دست می‌آورد احساس قدرت می‌کند و مثل خیلی از کسانی که ظرفیت‌شان برای قدرت پیدا کردن کم است جایگاه خودش را فراموش می‌کند و زندگی خودش و خیلی‌های دیگر را به‌گند می‌کشد. فیلم بهزادی با طمأنینه و آرام قصه‌اش را می‌گوید. در روایتش از پلان سکانس استفاده می‌کند که البته سلیقه شخصی کارگردان است و نه چیز چندانی به فیلم اضافه می‌کند و نه نقطه ضعفی برایش محسوب می‌شود. یک بازی خوب از امیر جعفری داریم و یک بازی نجسب از پوریا رحیمی سام. فیلم یک سری جزئیات را در میزانشن‌ها و رابطه آدم‌ها با یکدیگر و شخصیت‌پردازی رعایت می‌کند که باعث می‌شود بعد از مدتی صبر با آن همراه شوید. اینجا طرح اصلی فیلم‌نامه مشکل دارد. انگیزه آدم بد قصه برای کاری که انجام می‌دهد کافی نیست. قهرمان‌مان هم آدم دوست‌داشتنی نیست که همراهش بشویم. بیشتر کارگردانی بهنام بهزادی است که روایت را جالب می‌کند و رابطه آدم‌ها با هم که پیچیدگی‌های خودشان را دارند و چطور می‌توانند روی زندگی هم تأثیر بگذارند. فیلم برعکس نود درصد آثاری که دیدیم پایان‌بندی درجه یکی به قرینه ابتدای فیلم دارد که تکان‌دهنده است. چرخه بازخورد اعمال آدم‌ها ادامه دارد و بالاخره عدالت جاری می‌شود. از آرامش جاری در فیلم بهزادی با وجود اتفاقاتی که زیر پوست این ریتم آرام جریان دارد خوشم آمد. یک جور تناقض میان تنش زندگی آدم‌ها و روند فیلم که «من می‌ترسم» را تبدیل به فیلمی قابل‌تأمل می‌کند. ■